

Philosophical Foundations of Interdisciplinary Studies in Islamic Humanities with Emphasis on Sadra School

Ali Asghar Hadovinia^{1}, Ramadan Ali Tabar²*

1. Associate Professor, Department of Philosophy, Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran
2. Associate Professor, Department of Philosophy, Institute of Islamic Culture and Thought, Qom, Iran

(Received: March 11, 2019; Accepted: October 2, 2019)

Abstract

in the field of interdisciplinary studies, several issues can be raised; Including what, its importance and necessity, methodology and its implementation method. But in addition to these issues, there is a more fundamental issue that has not been addressed so far, and that is the visual and philosophical foundations governing interdisciplinary studies. Philosophy plays a direct and indirect role in the sciences, especially interdisciplinary sciences. Given that every school and philosophical paradigm has a serious impact on interdisciplinary studies, can interdisciplinary studies, especially in the field of Islamic humanities, be relied upon on the basis of Sadra's philosophical foundations to gain the necessary attitude to conduct interdisciplinary studies? The present article seeks to introduce the direct role of philosophy in some interdisciplinary sciences by introducing analytical and philosophical methods, while introducing interdisciplinary studies and its differences with other study methods. Give. One of the findings of this paper is the capability of Sadra's philosophical system as a theoretical framework to support interdisciplinary studies in Islamic humanities.

Keywords: Interdisciplinary studies, Sadrian school, Humanity – Islamic sciences, Philosophical Foundations.

* **Corresponding Author:** alihadavinia@gmail.com

فلسفه دین، دوره ۱۷، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۹
صفحات ۴۸۹-۵۱۵ (مقاله پژوهشی)

مبانی فلسفی مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی اسلامی با تأکید بر مکتب صدرایی

علی اصغر هادوی نیا^{۱*}، رمضان علی تبار^۲

۱. دانشیار گروه اقتصاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران

۲. دانشیار گروه منطق فهم دین، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۷/۱۰)

چکیده

در زمینه مطالعات میان‌رشته‌ای، مسائل متعددی جای طرح دارند؛ از جمله چیستی، اهمیت و ضرورت، روش‌شناسی و روش اجرایی آن. اما در کنار این مباحث، مسئله اصلی‌تری هست که تاکنون به آن پرداخته نشده و آن، مبانی بینشی و فلسفی حاکم بر مطالعات میان‌رشته‌ای است. فلسفه به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم در علوم، به‌ویژه دانش‌های بینارشته‌ای نقش ایفا می‌کند. با توجه به اینکه هر مکتب و پارادایم فلسفی، در مطالعات میان‌رشته‌ای تأثیر جدی دارد، آیا در مطالعات بینارشته‌ای به‌ویژه در حوزه علوم انسانی اسلامی نیز با تکیه بر مبانی فلسفی صدرایی می‌توان نگرش لازم را برای انجام دادن این مطالعات به‌دست آورد؟ در مقاله حاضر در صددیم که با روش تحلیلی و فلسفی، ضمن معرفی مطالعات بینارشته‌ای و تفاوت آن با دیگر روش‌های مطالعاتی، ابتدا به نقش مستقیم فلسفه در برخی دانش‌های بینارشته‌ای اشاره شود و در ادامه امتداد مبانی صدرایی را در مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی اسلامی نشان دهیم. از یافته‌های مقاله حاضر، قابلیت نظام فلسفی صدرایی به‌مثابه چارچوب نظری برای پشتیبانی مطالعات بینارشته‌ای در علوم انسانی اسلامی است.

واژگان کلیدی

علوم انسانی - اسلامی، مبانی فلسفی، مطالعات میان‌رشته‌ای، مکتب صدرایی.

مقدمه

مطالعه، تحقیق یا پژوهش را می‌توان فعالیت‌هایی دانست که برای کشف برخی از ویژگی‌های جهان حقیقی انجام می‌گیرد، البته به‌طور منظم که به یافتن مسائل معین می‌انجامد. به عبارت دیگر تحقیق، بررسی نظام‌یافته و کنترل‌شده پیرامون پدیده‌هاست که بین آنها روابط احتمالی وجود دارد (مصدق، بی‌تا، ج ۱: ۹۳؛ کرلینجر، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۱). هر رشته علمی، جریانی از دانش و نوعی نظام نظری خاص را ایجاد می‌کند. ویژگی‌های این نظام نظری با واژگان و گزاره‌های ادبی معین خواهد شد. به همین دلیل، هر رشته علمی، افزون بر موضوع خاص، از نوعی ادبیات ویژه برخوردار است. این امر موجب می‌شود که ارتباط آن با سایر رشته‌های علمی کاهش یابد و کم‌کم همگرایی بین اندیشمندان آن با دانشمندان دیگر گستره‌های دانش کمرنگ شود. (پورعزت، ۱۳۸۷: ۲۱۰).

در اینجا باید به دلیل محدود کردن موضوع مقاله به علوم انسانی اشاره شود. علوم انسانی، علمی هستند که درباره کنش‌های انسان (اعم از فردی و اجتماعی) و آثار و پیامدهای آن بحث می‌کنند (پارسانیا، ۱۳۹۰: ۶۱۱). به عبارت دیگر، علوم انسانی، علمی محسوب می‌شوند که انسان در آنها از لحاظ حیات درونی و روابطش با دیگران بررسی می‌شود. این علوم (اعم از اجتماعی و غیراجتماعی) به‌نحو روشمند، عهده‌دار توصیف، تبیین، پیش‌بینی و کنترل کنش‌های فرد و اجتماع انسانی است. مهم‌ترین ویژگی این‌گونه مطالعات، پیچیدگی، چندوجهی و چندتباری بودن موضوعاتی است که با تکیه به این روش مطالعاتی، باید به بررسی آنها پرداخته شود؛ زیرا انسان و کنش‌های وی، به‌مثابه موضوع علوم انسانی بسیار پیچیده است؛ به‌گونه‌ای که در میان موجودات جهان، هیچ موجودی به اندازه وی نیازمند تفسیر و تبیین نیست (کارل، ۱۳۸۴: ۲۷). علوم انسانی از این لحاظ، تفاوت‌های جدی با دیگر علوم و به‌ویژه علوم طبیعی دارد که در ادامه به چند مورد آن اشاره خواهد شد:

الف) جست‌وجو در علوم طبیعی بر اساس مقولاتی شکل می‌گیرد که بر محور علت و معلول طبیعی و خارجی دور می‌زنند؛ لذا از پرسش‌های توصیفی و تبیین طبیعی بهره گرفته می‌شود. اما در علوم انسانی محدود شدن به چنین روابطی صحیح نیست و باید به انگیزه‌ها

و نیت‌های افراد به‌مثابه عوامل درونی توجه شود. جهان‌بینی خاصی که رفتارگران اتخاذ می‌کنند به موضوع‌ها، معنا و مفهوم و در عینیت به آنها هستی می‌بخشد (رایان، ۱۳۷۳: ۷-۲۷ و لیتل، ۱۳۷۳: ۳۹۱-۳۸۳ و سروش، ۱۳۷۴: ۱۵۸). به‌عبارت دیگر، در علوم طبیعی، صرفاً روش تجربی و تبیین روابط علی بین امور طبیعی حاکم است؛ چرا که طبیعت به‌خاطر وجود جبر و ضرورت بر آن، به‌طور یکسان و ثابت عمل می‌کند و محقق علوم طبیعی می‌تواند با این روش، به کشف این نظم طبیعی و ثابت اقدام کند؛ اما در علوم انسانی با توجه به ماهیت خاص موضوع این علوم؛ یعنی رفتار ارادی و روابط و نهادهای اجتماعی، رابطه علی متفاوتی در آن محوریت دارد؛

ب) پژوهشگران علوم انسانی که کنش و افعال انسانی را مطالعه می‌کنند، می‌توانند از طریق همدلی خود را به‌جای انسان‌هایی قرار دهند که مورد مطالعه ایشان است (باربور، ۱۳۷۴: ۲۲۱ و رک: گلدمن، ۱۳۷۵: ۵۱)؛

ج) کنش انسانی (و مبادی آن) به‌مثابه موضوع علوم انسانی، دارای مختصات و ویژگی‌های مختلفی هستند که آن را از موضوع دیگر علوم به‌ویژه علوم طبیعی متمایز می‌کند. این ویژگی‌ها عبارتند از: آگاهانه بودن، ارادی بودن، هدفمند بودن، معنادار بودن، اعتباری بودن و امثال آن؛ بنابراین، کنش انسانی، امری پیچیده، ذوابعد و ذومراتب و به تبع آن، علوم انسانی و روش‌شناسی آن نیز، چندوجهی و پیچیده خواهند بود.

با توجه به ویژگی‌های فوق و تفاوت‌های آن با دیگر علوم، به‌نظر می‌رسد علوم انسانی، در تأثیرپذیری از آموزه‌های فلسفی و دینی، از قابلیت بیشتری برخوردارند؛ زیرا آموزه‌های مزبور به‌دنبال هدایت بشرند، چنین هدایتی هم در افرادی که رفتارهای آنها موضوع تحقیق در علوم انسانی هستند، مؤثر خواهد بود و هم در اندیشمندانی که به‌دنبال تبیین علمی از رفتارهای انسان هستند. از این‌رو می‌توان پیش‌بینی کرد که تعالیم دینی برای تدوین و گسترش علم دینی در گستره علوم انسانی، قابلیت بیشتری دارند. معیار اصلی دینی بودن علم، به‌ویژه علوم انسانی، به امتدادهای دین و جهان‌بینی توحیدی در علم بر اساس غایت‌نهایی دین است و معیار کلی را می‌توان در عوامل و مؤلفه‌های مختلفی نشان داد. این

عوامل و مؤلفه‌ها عبارتند از: دینی بودن موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن (رک: علی‌تبار، ۱۳۹۴: ۱۱۳ - ۱۳۰). این عوامل و مؤلفه‌های یادشده را می‌توان در علوم انسانی اسلامی با ابتدای بر مبانی فلسفی ملاصدرا و به‌ویژه نظریه تشکیک وجود تبیین کرد و بر این اساس، دینی بودن علوم را امری ذومراتب و تشکیکی دانست.

رویکرد بینارشته‌ای پیشینه طولانی ندارد؛ حتی شاید تولد علوم انسانی مدرن را به‌ویژه علوم انسانی پساپوزیتیویسم را منشأ دانش‌های بینارشته‌ای دانست. توضیح اینکه رویکرد مطالعات جزیره‌ای و تکررشته‌ای، سابقه و پیشینه‌ای به قدمت تفکر کهن دارد؛ از این‌رو در دوره‌های گذشته اعم از دوران باستان، قرون وسطی و حتی عصر روشنگری، بیشتر رویکرد تکررشته‌ای و تکررشی حاکم بوده است؛ اما در دوران معاصر به دلیل عدم تناسب رویکردهای حصرگرایانه با اقتضائات و نیازهای جدید، ضرورت مطالعات بینارشته‌ای احساس شد. به‌عبارت دیگر، با ظهور و گسترش تفکر سیستمی از زیست‌شناسی و سرایت آن به حوزه علوم انسانی، منشأ دانش‌های بینارشته‌ای و احساس ضرورت رویکرد تلفیقی به آموزش و پژوهش شده است.

در زمینه مطالعات میان‌رشته‌ای کتاب‌ها و مقالات بسیاری به زبان لاتین و فارسی نگاشته شده‌اند. کمتر مقاله و کتابی را می‌توان در نظر گرفت که به مبانی فلسفی آن پرداخته باشد، به‌ویژه آنکه خود را به علوم انسانی محدود کند. در بین منابعی که می‌توان در این زمینه به آنها مراجعه کرد، این مقالات را می‌توان نام برد:

- حاتمی، محمد رضا، ماهیت رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه‌های هابرماس؛

- محمود نیا، علیرضا، رویکرد فرارشته‌ای ادگار مورن و مبانی فلسفی اندیشه وی؛

- میرزا محمدی، محمد حسن، بررسی مبانی فلسفی برنامه‌های درسی میان‌رشته‌ای در

آموزش عالی "دیدگاه اشکال دانش" در نزد فیلسوفان تحلیلی؛

- کریمی، مجتبی‌پور، تبیین مفروضات هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی باسکار و دلالت‌های آن بر پژوهش میان‌رشته‌ای؛
- توانا، محمد علی، نظریه انتقادی یورگن هابرماس: نمونه‌ای از تفکر میان‌رشته‌ای در عصر حاضر.

در زمینه اسلامی نیز می‌توان به تلاش‌هایی مانند مقالات ذیل اشاره کرد:
- شجاعی، حسن، الزامات کلامی پژوهش میان‌رشته‌ای در قرآن با تکیه بر سطوح معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی و روش‌شناسی؛

- درزی، قاسم، گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در قرآن کریم.
چنانکه مشاهده می‌شود، در موارد یادشده، منبع خاصی وجود ندارد که به پرسش و فرضیه مورد نظر این مقاله به‌طور مستقیم پرداخته باشند. البته در انتهای گفتار دوازدهم کتاب «روش‌شناسی مطالعات دینی» (فرامرز قراملکی، ۱۳۸۰: ۲۸۹-۳۱۳) تلاش شده است که حکمت صدرایی به‌عنوان نمونه‌ای از مطالعات میان‌رشته‌ای در فرهنگ اسلامی مطرح شود. این در حالی است که این مقاله تلاش دارد از مهم‌ترین مبانی صدرایی استفاده و آنها را به‌گونه‌ای مطرح کند که قابلیت پشتیبانی فلسفی از مطالعات میان‌رشته‌ای را داشته باشد. به این ترتیب می‌توان گفت که مقاله پیش‌رو به‌لحاظ پرسش و فرضیه‌ای که مطرح می‌کند، در صورت موفقیت، از یک نوآوری برخوردار است؛ چون در صدد تبیین مبانی فلسفی روش‌مطالعاتی بین‌رشته‌ای در علوم انسانی اسلامی با رویکرد حکمت صدرایی است. با تکیه بر این نظام فلسفی که می‌گوید بین قرآن، عرفان و برهان جدایی وجود ندارند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۰: ۱۵ و ۳۹)، می‌توان روش‌مطالعاتی را پشتیبانی کرد که با تکیه بر منابع معرفتی وحی، شهود (که شامل تجربه نیز می‌شود) و عقل، به مطالعه کنش‌ها و رفتارهای پیچیده انسانی پرداخت. در ادامه، ضمن بیان چستی مطالعات بینارشته‌ای و تفاوت آن با دیگر روش‌های مطالعاتی، به قابلیت‌های نظام فلسفه صدرایی در تبیین و پشتیبانی مطالعات میان‌رشته‌ای با تکیه بر نظریه‌های مختلف آن، نظیر تشکیک وجود، مسئله عرض و جوهر، رابطه نفس و قوای آن خواهیم پرداخت.

الف) معرفی مطالعات میان‌رشته‌ای

در معرفی مطالعات بینارشته‌ای، می‌توان به رئوس ثمانیه (کلیات هشتگانه) نظیر چیستی، موضوع، هدف، فایده، روش و امثال آن اشاره کرد؛ اما با توجه به محدودیت حجم مقاله و لزوم پرهیز از مباحث زائد، تنها به چیستی مطالعه بینارشته‌ای و تفاوت آن با دیگر روش‌های مطالعاتی خواهیم پرداخت:

۱. چیستی مطالعات میان‌رشته‌ای و جایگاه آن

میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary)، فرایند ارتباط، تعامل و تلفیق و بهره‌وری دانش، مفاهیم، روش‌ها، تجارب و تخصص‌های دو یا چند رشته علمی، به‌منظور دستیابی به شناخت جامع، فهم پویا و تحلیل علمی مسائل، موضوعات و پدیده‌های واقعی است که در شرایط پیچیده، متغیر و پیش‌بینی‌ناپذیر حادث می‌شوند. (خورسندی طاسکوه، ۱۳۸۷: ۱۰۱).

در فرایند پاسخگویی به سؤال، حل یک مسئله یا توجه به یک موضوع، شاید آنقدر وسیع یا پیچیده باشد که نتوان با یک رشته علمی خاص به آن پرداخت و در آن باید نگرش‌های مختلف چندین رشته و روش‌های آنها همراهی کنند تا شناخت و درک عمیق‌تر و دقیق‌تری از موضوع مورد بحث فراهم شود.

(Repko, A. Integrating interdisciplinarity, Issues in Integrative Studies 25, 2007, 1 - 31.)

به بیان دیگر رویکردهای بینارشته‌ای فرایندی برای پاسخ به یک سؤال، حل یک مسئله یا پرداختن به موضوعی است که به‌دلیل پیچیدگی یا گستردگی آن، نمی‌توان با یک رشته تخصصی، به‌طور دقیق، به مطالعه آن پرداخت. از تعریف‌هایی که برای مطالعات میان‌رشته‌ای مطرح شد، می‌توان استنباط کرد که ماهیت این‌گونه مطالعات از دو ویژگی اصلی تشکیل شده است: ۱. چندبعدی، چندوجهی و پیچیدگی موضوع؛ ۲. وحدت و همگرایی؛ از این‌رو شرط لازم برای مطالعات میان‌رشته‌ای، برخورداری از اطلاعات وسیعی است که در چند رشته مطالعاتی وجود دارد. از آنجا که بسیار بعید به‌نظر می‌رسد که یک نفر بتواند در تمامی این رشته‌ها ذوفنون باشد، مناسب است این‌گونه مطالعات به‌صورت

گروهی انجام گیرند. اما باید توجه داشت که برای تحقق مطالعات میان‌رشته‌ای شرط کافی نیز وجود دارد. شرط کافی این است که باید به روش منطقی دربارهٔ بارور کردن اطلاعات مختلف دسترسی پیدا کرد. در واقع شرط لازم باید توسط اعضای گروه (که لااقل در یک رشته دارای تخصص هستند) تحقق یابد. این در حالی است که شرط کافی باید توسط رهبر گروه تأمین شود که دستکم در دو یا سه رشته تخصص داشته و در دیگر رشته‌ها از اطلاعات نسبی برخوردار است؛

۲. تفاوت مطالعات میان‌رشته‌ای با دیگر روش‌های مطالعاتی

در علم کلاسیک و تک‌رشته‌ای، اغلب از یک روش و منطق خاص پیروی می‌شود؛ اما دانش‌های تلفیقی و بینارشته‌ای چنین نیستند؛ زیرا موضوعات و مسائل آن متشکل از چندین رشته‌اند که به مناسبتی کنار هم قرار گرفته‌اند و به‌مثابهٔ یک رشته درآمده‌اند؛ لذا از یک سو، اقتضای منابع مختلف دارد و از سوی دیگر، نیازمند روش‌های متعدد است. به‌عبارت دیگر، روش‌های مطالعاتی را می‌توان به دو دستهٔ اصلی تقسیم کرد: ۱. حصرگرایی (exclusionism)؛ ۲. کثرت‌گرایی (pluralism). حصرگرایی ناشی از جزم‌گرایی و دگماتیسم است و در آن نوعی‌گزینه‌ش صورت می‌گیرد؛ گزینه‌ش جنبه یا ضلع خاصی از پدیدار که مستلزم غفلت از اضلاع دیگر خواهد شد. مهم‌ترین آسیب حصرگرایی، خطایی ناشی از تحویل‌گرایی (Reduction) است، یعنی بازگرداندن یک پدیدار به امری که فروتر از آن باشد و گزینه‌ش وجهی از آن و قلمداد کردن آن به‌جای ذات و حقیقت آن.

اما کثرت‌گرایی به صورت‌های گوناگونی امکان تحقق دارد که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. چندرشته‌ای: (Multidisciplinary) در این روش مطالعاتی، چند رشته در موازات یکدیگر به یک موضوع توجه می‌کنند، ولی هر یک یک جنبه یا یک ضلع را بررسی می‌کنند و با یکدیگر اشتراکی ندارند.

اگر موضوع X باشد، رشته A به جنبهٔ اول یا ضلع اول توجه دارد و گزاره‌های ذیل را تولید می‌کند:

$$\left\{ A = x_1^1, x_2^1, x_3^1, x_4^1, x_5^1, \dots, x_i^1 \right\}$$

رشته B نیز به جنبه دوم یا ضلع دوم توجه دارد و گزاره‌های ذیل را در نظر می‌گیرد:

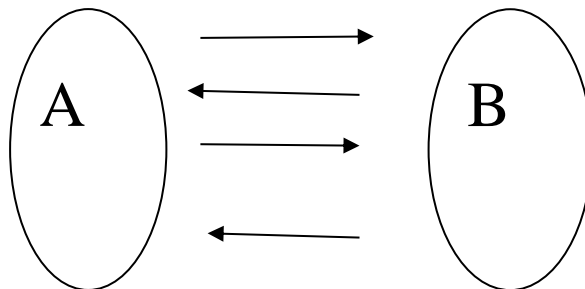
$$\left\{ B = x_1^2, x_2^2, x_3^2, x_4^2, x_5^2, \dots, x_i^2 \right\}$$

اما اشتراک آنها تهی است: $\emptyset = A \cap B$

این در حالی است که در واقع بین این دو جنبه ارتباط وجود دارد، یعنی:

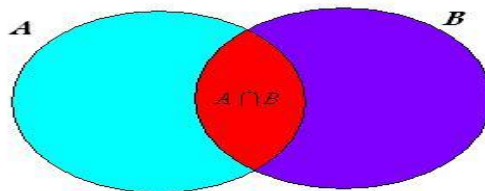
$$x_i^1 \begin{array}{c} \longrightarrow \\ \longleftarrow \end{array} x_i^2$$

نمودار ذیل رابطه بین این دو رشته را در این روش مطالعاتی نشان می‌دهد:



۲. روش مطالعات میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary): در این حالت همان‌گونه که در تعریف آن خواهد آمد، اگرچه دو رشته به دو جنبه یا دو ضلع مختلف از یک موضوع می‌پردازند، دارای اشتراکاتی هستند. به همین خاطر:

$$A \cap B \neq \emptyset$$



در اینجا باید به تفاوت دو روش مطالعاتی بینارشته‌ای (Cross-disciplinary) و میان‌رشته‌ای (inter-disciplinary) اشاره شود. بینارشته‌ای بر دو وجهی بودن ارتباطات

علمی، اما میان‌رشته‌ای بر چند وجهی بودن آن دلالت دارد. در بینارشته‌گی، رشته‌های علمی و محققان آن تا اندازه‌ای با التزام به قواعد و اصول درون‌رشته‌ای خود و «حفظ استقلال» ارتباطات علمی را برقرار می‌کنند. این در حالی است که فعالیت میان‌رشته‌ای مستلزم کمرنگ شدن استقلال و توافق و تفاهم بیشتر بین رشته‌ها خواهد بود؛

۳. روش مطالعاتی میان‌رشته‌ای سراسری (Transdisciplinary): در این حالت نیز مانند حالت قبل، بین دو رشته اشتراک‌هایی وجود دارد، اما اشتراک‌های آنها به مراتب زیاده‌تر است. بنابراین:

$$(A \cap B)(\text{Inter}) < (A \cap B)(\text{Trance})$$

۴. روش مطالعاتی فرارشته‌ای (Metadisciplinary): در این روش در رشته‌هایی که مشارکت می‌کنند، جهان‌بینی واحدی حاکمیت دارد. (Werth, Alexander, 2003: 36) و (Collen, Arne, 2002: 285). این امر سبب می‌شود که پیش‌بینی آنها از آینده یکسان شود. می‌دانیم که هر علمی علاوه بر تبیین واقعیت‌های کنونی، در صدد پیش‌بینی وقایع آینده هم هست. به دلیل همین هدف دوم است که گاهی مسائل و موضوعات جدیدی را مطرح می‌کند. در روش مطالعاتی فرارشته‌ای اشتراک‌های دو رشته به گونه‌ای افزوده می‌شود که در پیش‌بینی‌هایی که نسبت به آینده دارند نیز مشترک خواهند بود. اگر پیش‌بینی‌های A را به A' و پیش‌بینی‌های B را به B' نشان دهیم، خواهیم داشت: $A' \cap B' \neq \emptyset$ البته در اینجا با توجه به درجهٔ درهم‌تنیدگی دو رشته دو حالت تصورشدنی است: الف: $A' \neq B'$: در این حالت دو رشته در پیش‌بینی‌هایی که دارند، اختلاف‌هایی نیز دارند؛

ب) $B' = A'$ در این حالت دو رشته به قدری درهم‌تنیده شده‌اند که در پیش‌بینی‌هایشان نسبت به آینده با یکدیگر همسان هستند. شایان ذکر است که مسیر دیگری که معمولاً هر علمی می‌پیماید، صدور توصیه‌هایی است که با توجه به عمل به آن بتوان واقعیت کنونی را به واقعیت (مطلوب) آینده نزدیک کرد. بنابراین در این حالت دو رشته به دلیل اشتراک در تبیین‌هایی که از واقعیت دارند و نیز اشتراکی که از پیش‌بینی نسبت به آینده خواهند داشت، در توصیه‌هایی که صادر می‌کنند نیز مشترک می‌شوند.

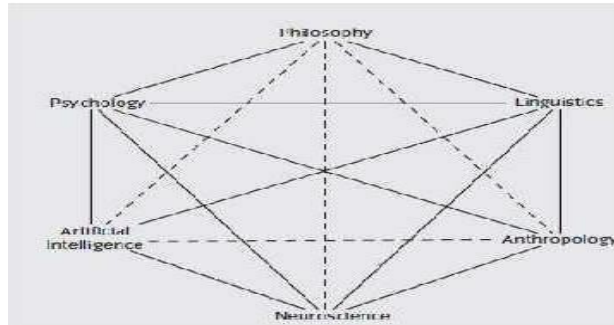
در اینجا به راحتی می‌توان چهار روش مطالعاتی که مطرح شد را از جهت درجهٔ پیچیدگی

مقایسه کرد. اگر درجه پیچیدگی را در تک‌رشته‌ای (Monodisciplinary) یا حصرگرایی، صفر در نظر بگیریم، درجه پیچیدگی در چندرشته‌ای (Multidisciplinary) برابر با یک و در میان‌رشته‌ای (Interdisciplinary) برابر با دو و در میان‌رشته‌ای سراسری (Transdisciplinary) برابر با سه، و در فرارشته‌ای (Metadisciplinary) برابر با چهار خواهد بود؛

ب) قابلیت نظام فلسفی صدرایی برای پشتیبانی مطالعات بینارشته‌ای در علوم انسانی اسلامی

علوم پیوندی ناگسستگی با فلسفه و به ویژه فلسفه مطلق و هستی‌شناسی دارند؛ زیرا از منظر علم‌شناسی صحیح «علم زیرمجموعه فلسفه علم است که فلسفه مضاف شمرده می‌شود و فلسفه مضاف خود زیرمجموعه فلسفه مطلق است، آنگاه جایگاه علم در منظومه معرفت و ربط و پیوند آن با هستی‌شناسی الهی و ارزش‌های زندگی معلوم می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۱۲۸). بنابراین فلسفه مطلق از لحاظ موضوع و جایگاه نسبت به سایر علوم، تفاوت عمده دارد و آن اینکه موضوع فلسفه، وجود مطلق و موضوع سایر علوم، امر جزئی است؛ از این رو فلسفه، هدایت همه علوم را بر عهده دارد. همه علوم، به لحاظ موضوع‌شناسی، روش‌شناسی و دیگر مبادی (اصول موضوعه و پیش‌فرض‌ها) از فلسفه مضاف و فلسفه‌های مضاف نیز در این زمینه، از فلسفه مطلق تغذیه می‌کنند. این مسئله درباره علوم انسانی و به ویژه علوم بینارشته‌ای نیز صادق است.

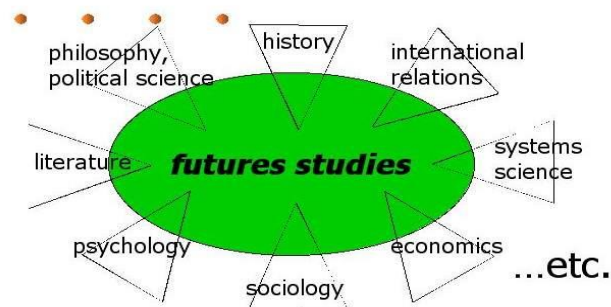
فلسفه به صورت مستقیم و غیرمستقیم در دانش‌های بینارشته‌ای نقش ایفا می‌کند. از دانش‌هایی که فلسفه به صورت مستقیم در آن حضور دارد و نقش آفرین است، علوم شناختی هستند که از نمونه‌های بارز مطالعات میان‌رشته‌ای محسوب می‌شوند (Frodeman, Robert, 2010: 236). این علوم حاصل ترکیب یافته‌های شش رشته مهم: فلسفه (Philosophy)، زبان‌شناسی (Linguistics)، روانشناسی (psychology)، انسان‌شناسی (Anthropology)، هوش مصنوعی (artificial intelligence) و عصب‌شناسی (Neuroscience) هستند. روابط بین این رشته‌ها برای دستیابی به علوم شناختی در نمودار زیر ترسیم شده است:



علاوه بر آنچه درباره همه مطالعات میان‌رشته‌ای مطرح شد که می‌توان با تکیه بر مبانی فلسفی صدرایی، آنها را پشتیبانی و تبیین کرد، در مورد علوم شناختی همان‌گونه که مشاهده می‌شود، یکی از شش رأس این علوم را فلسفه و مورد دیگر را انسان‌شناسی تشکیل می‌دهد. به عبارت دیگر، فلسفه و به‌ویژه فلسفه ذهن، نه تنها در پایه‌ریزی علوم شناختی نقش دارد، بلکه به‌عنوان یک جزء اصلی تشکیل‌دهنده علوم شناختی، با سایر علوم تشکیل‌دهنده این حوزه، رابطه متقابل و پویایی برقرار می‌کند و انتظار می‌رود که مبانی فلسفی صدرایی و نیز انسان‌شناسی خاصی که این مکتب فکری دارد، تأثیر متناسبی بر این‌گونه علوم بگذارد.

نمونه دیگر از مطالعات میان‌رشته‌ای دانش «آینده‌پژوهی» است که فلسفه در آن حضور مستقیم و تأثیر جدی دارد. آینده‌پژوهی (Futures studies) شاخه‌ای از علم و فناوری است که با کشف آینده و شکل بخشیدن به دنیای مطلوب فردا سروکار دارد. این رشته تصاویری از آینده ایجاد می‌کند که بتوان با تکیه بر آنها، در زمان حال به شکل کارآمدتری تصمیم‌گیری کرد. این تصاویر در سه گروه دسته‌بندی می‌شوند: آینده‌های ممکن (possible futures)، آینده‌های محتمل (probable futures) و آینده مطلوب (desirable futures). این دانش به‌عنوان یک شاخه از علم امکان طرح دارد؛ زیرا دارای مبانی معرفتی و نظری دقیق و روش‌شناسی علمی بوده و در دانشگاه‌های پیشرفته دنیا به‌عنوان یک رشته تحصیلی، آموزش داده می‌شود. نمودار ذیل مشارکت رشته‌های گوناگون مانند: فلسفه، علوم سیاسی، تاریخ، روابط بین‌الملل، ادبیات، اقتصاد، روانشناسی، علوم اجتماعی، ... را در شکل‌گیری علم آینده‌پژوهی نشان می‌دهد:

Inter, trans, meta disciplinary:



فلسفه، افزون بر اینکه به‌عنوان جزء اصلی علوم شناختی و آینده‌پژوهی مطرح است و نقش مستقیم در این علوم خواهد داشت،^۱ به‌مثابه روح حاکم و به‌صورت غیرمستقیم در سایر علوم، به‌ویژه علوم انسانی نیز حضوری جدی دارد. در ادامه، امتداد برخی نظریه‌های فلسفه صدرایی را در تبیین عناصر مطالعات بینارشته‌ای نشان خواهیم داد:

۱. امتداد نظریه «تشکیک وجود» در مطالعات بینارشته‌ای

با توجه به چستی مطالعات بینارشته‌ای و ویژگی‌های آن (چندبعدی، چندوجهی و پیچیدگی موضوع در عین وحدت و همگرایی) می‌توان گفت که شرط لازم برای چنین حوزه‌های معرفتی، برخورداری از اطلاعات در چند رشته مطالعاتی است که از عهده یک فرد خارج و مستلزم پژوهش‌های گروهی است؛ اما در عین حال، برای تحقق مطالعات میان‌رشته‌ای شرط کافی نیز وجود دارد و آن اینکه باید به روش منطقی درباره بارور کردن اطلاعات مختلف، دسترسی پیدا کرد. در واقع شرط لازم باید توسط اعضای گروه که دستکم در یک رشته تخصص دارند، تحقق یابد و شرط کافی باید توسط رهبر گروه تأمین شود که دستکم در دو یا سه رشته متخصص و در دیگر رشته‌ها از اطلاعات نسبی برخوردار است. این منطق (شرط لازم و کافی) در مطالعات بینارشته‌ای را می‌توان با ابتدای بر نظریه تشکیک وجود تبیین کرد. توضیح اینکه یکی از نظریه‌های مهم در فلسفه ملاصدرا، نظریه تشکیک وجود است.

۱. بررسی نقش‌های مستقیم و غیرمستقیم فلسفه در علوم شناختی و آینده‌پژوهی نیازمند پژوهش مستقلی است که در اینجا به همین میزان اکتفا خواهد شد.

در فلسفه، تشکیک در برابر تواطی مطرح می‌شود و مراد این است که یک مفهوم به صورت غیرمساوی بر مصادیقش حمل می‌شود، البته لفظ مشترک است؛ مانند حمل مفهوم نور بر مصادیقش که اگرچه همه آن مصادیق نور هستند؛ در مصداقیت آنها برای نور، شدت و ضعف وجود دارد. برخی نور ضعیفند، مانند شمع و برخی نیز شدیدند، مانند نور خورشید. از آنجا که چگونگی حمل آنها، انسان را به شک می‌اندازد، به این‌گونه مفاهیم، مشکک گفته می‌شود. منشأ این تردید به آن بازمی‌گردد که از سویی در اینجا نوعی اشتراک و اتحاد در معنا و از سوی دیگر، اختلاف در حقیقت مصادیق مشاهده می‌شود که بر کثرت حقیقت آنها دلالت دارد؛ اکنون این پرسش مطرح است که آیا اینها وحدت دارند یا کثرت (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۲۵۷). در این زمینه چند نظر عمده طرح شده (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۵۹) که یکی از مهم‌ترین آنها، دیدگاه ملاصدرای شیرازی است.

بر اساس این دیدگاه، حقایق عین وجود، هم وحدت و اشتراک با هم دارند و هم اختلاف و تمایز. اما این اشتراک و تمایز به نحو «وحدت در عین کثرت» است (طباطبایی، ۱۴۲۲: ۲۴). بر اساس این نظر بین مصادیق وجود، جهت وحدتی هست که این کثرت به آن رجوع می‌کند، بدون آنکه به واسطه این رجوع، آن جهت کثرت از میان برود. مابه‌الامتیاز و مابه‌الاشتراک آنها، به گونه‌ای نیستند که موجب ترکیب در ذات وجود عینی بشود یا آن را تحلیل‌پذیر به معنای جنس و فصل بکنند، بلکه بازگشت آنها به شدت و ضعف است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳۶۲).

می‌توان گفت که پس از اصالت وجود، مسئله «وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت» از مهم‌ترین مسائل فلسفه محسوب می‌شود. اگر ماهیات به‌عنوان امور عینی و واقعی در نظر گرفته شود، دیگر جای این پرسش نیست؛ زیرا آنچه به‌عنوان ماهیات در ذهن متصور خواهد بود، متکثر است و فرض می‌شود که واقعیت عینی را، همین امور متکثره و متباینه تشکیل می‌دهند. مشکل زمانی بروز می‌کند که وجود، امری عینی و اصیل و ماهیات، اعتبارات ذهن لحاظ شوند. از آنجا که وجود از مفهوم واحدی برخوردار است، باید دید چگونه امر واحد من جمیع الجهات منشأ انتزاع ماهیات کثیره متباینه شده است.

مطابق دیدگاه صدرالمتهلین، وجود دارای درجات و مراتب مختلفه است و ماهیات متکثره از مراتب و درجات وجود انتزاع می‌شود. بنابراین، وجود واحد محض نیست و «وجودات» مطرح است، زیرا هر مرتبه‌ای، دارای وجود جداگانه‌ای است. اما آیا این با بساطت وجود منافات ندارد؟ خیر، زیرا این وجودات، متباینات نیستند، بلکه مراتب حقیقت واحدند و وجه مشترک و ملاک وحدت دارند، لکن داشتن وجه مشترک و ملاک وحدت، هرچند مستلزم داشتن وجه امتیاز و ملاک کثرت است، مستلزم این نیست که وجه امتیاز مغایر وجه اشتراک باشد، به همین خاطر با بساطت وجود که امری مسلم و قطعی است، منافات ندارد. به عبارت دیگر، مابه‌الاشتراک از سنخ مابه‌الامتیاز است و اختلاف وجودات از یکدیگر به شدت و ضعف و کمال و نقص است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۶: ۵۱۴).

یکی دیگر از مفاهیمی که ما را در تبیین عناصر اصلی ماهیت مطالعات میان‌رشته‌ای با تکیه بر نظریه تشکیک وجود ملاصدرا کمک می‌کند، تساوق وحدت با وجود است. وحدت از جمله اموری محسوب می‌شود که مساوق با وجود است. کلمه «مساوق»، از ماده «سوق» و راندن معنا می‌دهد. دو چیز که با هم رانده شوند و همدوش یکدیگر باشند، گفته می‌شود که مساوق یکدیگرند (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۵: ۵۴۷). تساوق به معنای هم‌سیاق و همراه است و وقتی استفاده می‌شود که دو مفهوم، هم از جهت مصداق و هم به لحاظ صدقشان یکسان باشند. به همین خاطر مساوق، اخص از «مساوی» است، زیرا در تساوی فقط باید جهت مصداق یکسان باشند. بنابراین، شاید دو مفهوم مساوی باشند، یعنی همه مصادیقشان مشترک باشند، اما مساوق نباشند، چون جهت و حیثیت صدقشان یکی نباشد. برای نمونه خورشید، مصداق مفهوم گرم‌کننده و روشن‌کننده بوده، اما جهت صدق در آن تفاوت دارد. از آن جهت که روشن‌کننده است، گرم‌کننده نیست و از آن جهت که گرم‌کننده است، روشن‌کننده نیست. بنابراین مفهوم روشن‌کنندگی و گرم‌کنندگی تساوق ندارند. انسان نیز از آن جهت که رونده است، ضاحک نیست و از آن جهت که ضاحک است، رونده نیست؛ اگر چه هم رونده است و هم ضاحک. این در حالی است که بین دو مفهوم وجود و وحدت، می‌توان گفت که دو مفهوم متفاوتند؛ زیرا یکی حاکی از اصل

تحقق شیء و دیگری بیانگر عدم انقسام آن است، اما این دو مفهوم نه تنها مساوی هستند، یعنی مصادیقشان یکی است، بلکه مساوق هستند، یعنی حیثیت صدقشان نیز یکی خواهد بود (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۷: ۴۶۲؛ ج ۷: ۴۷۷ و ج ۱۳: ۳۲۷).

از سوی دیگر «تشخص» و «وجود» نیز با یکدیگر مساوق دارند، هر جا وجود است تشخص است و هر جا تشخص است، وجود است (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۵: ۵۴۷ و ج ۱۳: ۳۳۳). همچنین شیئیت و تشخص از آن جهت که شیئیت و تشخصند، وجود هستند (مطهری، ج ۹: ۳۵). یعنی اصل تحقق و واقعیت شیء مصداق بالذات همه این مفاهیم است. در اینجا نیز، تحقق و واقعیت شیء، مصحح وحدت آن و واحد بودن آن خواهد بود. شیء از همان جهت که هست و تحقق دارد، واحد و یکی است.

خلاصه اینکه: وجود = شیئیت = تشخص = وحدت (علامت تساوی به معنای تساوق است).

همان‌گونه که مطرح شد، مهم‌ترین ویژگی علوم انسانی به‌مثابه دانش‌های بینارشته‌ای، پیچیدگی، چندوجهی و چندتباری بودن موضوعات است که با تکیه به روش بینارشته‌ای لازم است به بررسی آنها پرداخته شود. جایگاه بحث از روش مطالعاتی میان‌رشته‌ای در علوم انسانی به فلسفه مضاف به این علوم بازگشت می‌کند؛ زیرا یکی از مباحثی که در فلسفه‌های مضاف به آن پرداخته می‌شود، مربوط به روش‌شناسی و مبانی فلسفی آن است و در نتیجه، هر مطالعه‌ای که در علوم انسانی صورت می‌گیرد، باید پیرامون حیات درونی انسان و روابطش با دیگران باشد. مطابق اصالت وجود، باید وجود چنین روابطی را پذیرفت و مطابق مبنای «تساوق وحدت با وجود»، می‌توان همگرایی دانش‌های بینارشته‌ای را تبیین بود؛ زیرا مصادیق موضوع اصلی رشته‌های علوم انسانی یکسان بوده و حتی نوعی همسانی به‌لحاظ جنبه صدقشان نیز وجود دارد؛ لذا همین وحدت می‌تواند زمینه همگرایی بین رشته‌های مختلف را فراهم کند. به عبارت دیگر، هنگامی که می‌بینیم امری تحقق یافته است، این تحقق و تشخص، حاکی از نوعی وحدت خواهد بود. انواع کنش‌ها و روابط انسانی به‌عنوان موضوع علوم انسانی، منشأ رشته‌های مختلف آن است که به ظاهر با

تفاوت‌های زیادی مواجه‌اند، اما با توجه به اینکه همگی در یک موضوع هستند، باید نوعی وحدت را انتظار داشت. همین وحدت زمینه فلسفی مناسبی برای همگرایی رشته‌های مختلف در مشارکت جهت مطالعات میان‌رشته‌ای را به وجود می‌آورد.

بر اساس نظریه «تشکیک وجود» حقایق این روابط، هم وحدت و اشتراک با هم دارند و هم اختلاف و تمایز. به عبارت دیگر بین این روابط که هر رشته علوم انسانی به بررسی گروه خاصی از آن می‌پردازد، جهت وحدتی هست که کثرت و اختلاف و تمایز بین آنها نیز به همین جهت وحدت رجوع می‌کند. برای نمونه می‌توان گفت که تمامی این روابط به دنبال سعادت انسان هستند، اما فاصله هر یک از این‌ها با این هدف متفاوت است و شدت و ضعف دارد. به این ترتیب شدت و ضعفی که در اینجا با تکیه بر نظریه تشکیک صدارایی مطرح می‌شود، تأمین‌کننده چندبعدی، چندوجهی و پیچیدگی روابط انسانی است و وحدت برخاسته از این نظریه، زمینه فلسفی نوعی همگرایی و وحدت را برای علوم انسانی فراهم می‌آورد. مسئله تشکیک وجود، در دینی بودن علوم بینارشته‌ای نیز تبیین‌شدنی است. همان‌گونه که ابتدای مقاله گفته شد، معیار اصلی دینی بودن علم، امتدادهای دین و جهان‌بینی توحیدی در علم بر اساس غایت‌نهایی دین است و این معیار اصلی را می‌توان در عوامل و مؤلفه‌های مختلفی نشان داد. این عوامل و مؤلفه‌ها عبارتند از: دینی بودن موضوع، محمول، عالم، معلوم، روش، ابزار، منبع، فایده و کاربرد، هدف و غایت، مبانی، پیش‌فرض‌ها، پیش‌انگاره‌ها، زمان، مکان، جغرافیا، فرهنگ، تمدن و امثال آن (رک: علی تبار، ۱۳۹۴: ۱۱۳ - ۱۳۰). این عوامل و مؤلفه‌های یادشده را می‌توان در علوم انسانی اسلامی با ابتنای بر مبانی فلسفی ملاصدرا به‌ویژه نظریه تشکیک وجود، تبیین کرد و بر این اساس، دینی بودن علوم را امری ذومراتب و تشکیکی دانست. بنابراین، حقیقت علم دینی، امری تشکیکی و ذومراتب است و در درجات گوناگونی تحقق می‌یابد. به عبارت دیگر، اطلاق وصف دینی به هر یک از این علوم، مقول به تشکیک است. تشکیکی بودن وصف دینی در علم، به معنای ترکیبی از دینی و سکولار نیست؛ بلکه ناظر به قابلیت علم و میزان انتظاری است که می‌توان درباره دینی بودن یک علم داشت؛ برای مثال بر اساس همین معیار، تفاوت دینی بودن علم آمار با دینی بودن روانشناسی، تبیین‌شدنی است. از

علوم نظیر آمار، انتظار محتوای قدسی و ایمانی با منبع وحیانی نیست؛ در حالی که در علمی مثل روانشناسی، علوم تربیتی و نظایر آن، اولاً چنین قابلیت وجود دارد؛ ثانیاً با توجه به این قابلیت و اهداف و ویژگی‌های آن، توقع می‌رود به لحاظ مختلف مبانی، محتوا و اهداف، دینی باشند. این نکته دربارهٔ تمامی دانش‌های بینارشته‌ای صادق است.

از دیگر نتایج این مبانی، تأثیر آن در روش‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای است. در علوم انسانی میان‌رشته‌ای به دلیل وجود اشتراک‌های بشر و ثبات‌بخشی از ویژگی‌های انسانی (نظیر فطرت و فطریات به مثابه محور وحدت) می‌توان از روش قیاسی (جدلی) نیز بهره گرفت و در مورد اعتباراتی که منشأ غیرفطری داشته و محور کثراتند؛ مثل عوامل جغرافیایی، محیط شغلی، تحول علوم و صنایع، حتی غریزه تحول‌خواهی و غیره، از روش‌های نظیر مردم‌شناسی فرهنگی جهت درک و فهم از نزدیک و همدلانه استفاده می‌شود؛ چرا که این اعتبارات ناشی از خلاقیت انسان‌ها هستند و روشن است که برای فهم آنها، جز از طریق درک از نزدیک و بررسی کاربرد این مفاهیم در متن زندگی روزمره آنان نمی‌توان اقدام کرد و از این رو، کشف اعتبارات و قواعد، بسان درگاهی است که محقق را به فضای معانی برخی رفتارهای انسانی و همین‌طور روابط، نهادها و ساختارهای اعتبارشده، وارد می‌کند و تازه بعد از این شناخت و فهم است که محقق علوم انسانی، در این گونه مسائل قادر به تبیین علی خاص برای تدوین نظریه‌های کلی و فراگیر، هرچند به‌طور نسبی می‌شود. (رک: میرنصیری، ۱۳۹۴: ۵۴ - ۵۸؛ علی تبار، ۱۳۹۷: ۵۵ - ۸۴).

۲. امتداد مسئله «جوهر و عرض» در مطالعات بینارشته‌ای

دربارهٔ نوع رابطهٔ میان جوهر و عرض از نظر ملاصدرا سه دیدگاه را می‌توان مطرح کرد (مطهری، ۱۳۷۱: ۹۴):

۱. رابطهٔ علیت و معلولیت: مطابق این گونه رابطه، اعراض و دگرگونی در آنها، معلول طبیعت جوهری اشیا هستند. به همین خاطر، فاعل قریب و بی‌واسطهٔ تمامی تغییرات، طبیعت شیء است (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۶۴ - ۶۸ و ج ۴: ۲۴۷). در این رابطه دوئیت به‌طور کامل وضوح دارد؛

۲. رابطهٔ حالیت و محلّیت یا رابطهٔ تابعیت و متبوعیت: برای تبیین این رابطه باید در نظر داشت که سه گونهٔ عروض مطرح است:

الف) عروض مفهومی یا ذهنی: به معنای حمل چیزی بر چیزی در ذهن است؛ مانند: انسان موجود است؛

ب) عروض خارجی: مانند عروض علم بر انسان که در ابتدا باید انسانی وجود داشته باشد تا سپس علم بر آن عارض شود؛

ج) عروض تحلیلی: در ارتباط با مرتبهٔ تحلیل عقلی است. به‌عنوان نمونه ذهن در تحلیل عقلی خویش، کم را انتزاع و بر جوهر عارض می‌کند؛ نه اینکه در ظرف خارج چنین عروضی وجود داشته باشد (مطهری، ۱۳۷۱: ۹۸). ملاصدرا همین رابطهٔ عروض تحلیلی را، در مورد عروض حرکت بر جسم و زمان بر حرکت نیز قائل است (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۶۱ - ۲۴۱ و ۲۴۵)؛

۳. رابطهٔ شأن و ذی‌شأن: در این دیدگاه بر وحدت شخصی وجود جوهر و عرض تأکید می‌شود، به عبارت دیگر اعراض از شئون و تجلیات وجود جوهر و پرتویی از آنند. یعنی جوهر تعیناتی به نام اعراض دارد (شیراز، ج ۳: ۱۰۳).

بنابراین ملاصدرا در دیدگاه سوم خود، وحدت بین جوهر و عرض را به حد اعلی رسانده است و قائل به وحدت شخصی وجود جوهر و عرض می‌شود. در هر چیزی یک وجود واحد بیشتر وجود ندارد که دارای دو مرتبه است: یکی مرتبهٔ ذی‌شأن که مرتبهٔ جوهر محسوب می‌شود و دیگری مرتبهٔ شأن که مرتبهٔ عرض است. از این‌رو، اعراض، شئون جوهرند و شئون شیء، وجودی غیر از وجود خود شیء ندارند.

دیدگاه صدرا دربارهٔ رابطهٔ جوهر و عرض نیز، شاید پشتیبان مناسبی برای تأمین دو عنصر اصلی ماهیت مطالعات میان‌رشته‌ای باشد. همان‌گونه که گفته شد، در دیدگاه صدرا دوگانگی وجودی جوهر و عرض برداشته و اعراض از شئون جوهر می‌شوند. از آنجا که می‌توان گفت هر یک از رشته‌های مختلف علوم انسانی، پیرامون گروهی از روابط انسانی است که برخاسته از یکی از اعراض وجودی انسان هستند، با تکیه بر این دیدگاه می‌توان

گفت که همگی آنها، با وجود اینکه گوناگونند، از شئون و وجودی یک موجود هستند، به همین خاطر از نوعی وحدت برخوردار خواهند بود و این وحدت به مثابه نخ تسبیح در ربط موضوعات متکثر و ذیل یک رشته، تعریف خواهد شد و بر اساس آن روش‌شناسی بینارشته‌ای نیز شکل خواهد گرفت. همان گونه که در نظریه تشکیک وجود و مسئله وحدت و کثرت اشاره شد، مسئله جوهر و عرض نیز قابلیت تأثیر در روش‌شناسی مطالعات بینارشته‌ای را دارد. در موضوعات انسانی، عناصری نظیر نفس، فطرت و عقل، محورهای ثابت و وحدت‌بخش هستند و نقش جوهر را ایفا می‌کنند و از این منظر می‌توان از روش قیاسی (جدلی) بهره گرفت و در کنار آن، اعتباراتی قرار دارند که به مثابه اعراض، هرچند منشأ غیرفطری دارند و محور کثراتند، به دلیل اینکه همانند اعراض از شئون و تجلیات وجود جوهرند، وحدت و یگانگی دارند و بر این اساس، محقق علوم انسانی در توجیه این گونه مسائل، با ارجاع متغیرات به ثابتات و کثرات به وحدت، قادر به تبیین علی خاص و اقامه برهان خواهد بود؛ مثلاً در مسئله «شخصیت» و عوامل مؤثر بر آن که در دانش‌های روان‌شناسی، علوم تربیتی، اخلاق و جامعه‌شناسی از آن بحث می‌شود، از عواملی نظیر وراثت و محیط به عنوان مؤلفه‌های اصلی شخصیت سخن می‌گویند، اما در این میان، بر اساس اندیشه اسلامی و به‌ویژه نوصدرایی، برخی فطرت را نیز به این عوامل اضافه می‌کنند (رک: مصباح، ۱۳۷۲: ۱۸۵)؛ با این بیان که اولاً فطرت در همه انسان‌ها وجود دارد؛ ثانیاً تفاوت آن در افراد به لحاظ قوه و استعداد مساوی است و به لحاظ فعلیت، شدت و ضعف دارد. بر اساس نظریه تشکیک وجود، می‌توان شدت و ضعف فطرت را در افراد تبیین کرد؛ زیرا جهت اختلاف آن در افراد دقیقاً به عامل وحدت و اشتراک برمی‌گردد، لذا فطرت به‌رغم وجود آن در همه افراد، از عناصر شخصیت نیز به‌شمار می‌آید. (تشکیک وجود + تشکیک وجود فطرت + نقش فطرت و فطریات در شخصیت به مثابه جوهر + سایر عوامل به مثابه عرض).

۳. امتداد نفس‌شناسی به‌ویژه «رابطه نفس و قوای آن» در مطالعات بینارشته‌ای

حکمای مشاء معتقدند که هر کدام از قوای نفسانی، وجود خاص خود را دارند و رابطه

نفس و قوایش، همچون رابطه جوهر و اعراض آن می‌ماند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴، فصل ۴: ۲۷؛ ۱۳۸۹، فن یک، تعلیم ۶، ج ۱: ۱۵۲؛ داوودی، ۱۳۷۸: ۳۱۴). اما در نزد ملاصدرا، نفس همراه همه قوایش دارای وجود یگانه‌ای است که مراتب گوناگونی دارد؛ به این صورت که هر یک از قوای نفس مربوط، به یکی از مراتب آن اختصاص دارد.

قوة عاقله در بالاترین مرتبه نفس ناطقه قرار دارد و در مرتبه پایین‌تر قوة خیال و ادراک حسی در مراتب پایین‌تر است (مصباح یزدی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۳۲۶)؛ بنابراین از هر مرتبه نفس، ماهیت خاصی انتزاع و با توجه به آن، قوة خاصی مطرح می‌شود. پس مدرک و محرک حقیقی، هر ادراک یا حرکت مربوط به انسان، نفس است.

در این صورت نفس، عین قواست. هنگامی که فعل ادراکی یا تحریکی به یکی از قوا نسبت داده می‌شود، در واقع این نسبت با نفس برقرار است. نه از این جهت که قوا نقش واسطه و کارگزار را داشته و فاعل نهایی و اصلی نفس باشد؛ بلکه بین نفس و قوای آن، هیچ‌گونه تفکیک و دوگانگی وجود ندارد (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۲۲۱).

بنابراین نفس مدرک حقیقی و اصیل بوده و قوای نفس، ابزاری برای این ادراک هستند؛ البته ابزاری که وجود مستقلی ندارند، بلکه یکی از مراتب نفسند. با توجه به اینکه نفس در عین وحدت، جامع همه قواست، تکثر و تعدد این قوا در افعال گوناگون به جهت قبول اثر از طبیعت خواهد بود، اما همه آنها بر محور واحدی یعنی نفس تمرکز می‌یابند (شیرازی، ۱۳۶۰: ۲۰۱؛ ۱۳۶۳: ۵۱۴). در واقع رابطه‌ای که صدرالمتهلین بین نفس و قوا ترسیم می‌کند، شکلی از وحدت در عین کثرت است که این گونه به آن تصریح می‌کند:

«فالنفس مع وحدتها تتضمن جميع القوى المدركة والمحركة...» (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۱۴۹).

در اینجا مناسب است تبیین چنین تصویری از نفس و قوایش را با نظریه حرکت جوهری صدرالمتهلین تکمیل کنیم. با ترکیب این دو نظریه می‌توان گفت که هر نفسی در سیر تکاملی که دارد، از مراتب ضعیف‌تر به مراحل شدیدتر حرکت می‌کند. این حرکت در جوهر نفس صورت می‌پذیرد. قوای نفس حاصل پیمایش هر مرتبه از مراتب نفس است.

در واقع هر یک از این مراتب، می‌تواند منشأ انتزاع قوه خاصی باشد. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، چنین نگرشی فقط با تشکیک وجود و حرکت اشتدادی جوهری تبیین‌شدنی است. در صورتی که نفس، وجود ثابتی فرض شود، هرگز چنین برداشتی میسر نیست. بنابراین می‌توان گفت که نظریه حرکت جوهری نفس، از مقدمات ضروری اصل «النفس فی وحدت‌ها کل القوی» است و در تکمیل تبیین استدلالی آن نقش مهمی دارد (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۲۳۴).

با تکیه بر همین برداشت است که نزد ملاصدرا، عوالم سه‌گانه (طبیعت، مثال، مجردات) تنها در ظرف وجودی انسان گنجایش‌پذیرند و به همین خاطر از «کون جامع» برخوردار هستند. انسان می‌تواند با حرکت جوهری، از همه عوالم و اکوان گذر و از مرحله جمادی به بالاترین مرحله تجرد دسترسی پیدا کند (الشیرازی، ۱۳۷۸، ج ۹: ۱۸۵ - ۱۹۶) و نفس با حرکت جوهری اشتدادی به استكمال جوهری و تجرد می‌رسد (الشیرازی، ج ۸: ۳۴ - ۳۵).

دیدگاه صدرایی درباره نفس و قوای آن، تکمیل‌کننده پشتیبانی این نظام فکری از مطالعات میان‌رشته‌ای است. از جهتی می‌توان گوناگونی رفتارهای انسان را که منشأ اصلی تفاوت رشته‌های علوم انسانی است، به تمایز قوای انسان و ترکیب بین آنها بازگرداند. از سوی دیگر همان‌گونه که مطرح شد، در دیدگاه ملاصدرا، نفس با تمامی قوای خویش دارای وجود واحد ذومراتبی است. بنابراین هر گونه تمایز بین قوای انسانی، به نوعی وحدت بازگشت می‌کند. این امر موجب می‌شود که بتوان گفت تفاوت رشته‌های علوم انسانی که برخاسته از تمایز بین قوای انسانی است، مانع برقراری نوعی وحدت و همگرایی نمی‌شود، بلکه اگر بخواهد بررسی و مطالعه کامل باشد، باید در آن به این وحدت نیز توجه شود و روش مطالعات بین‌رشته‌ای، تأمین‌کننده این مهم خواهد بود.

در صورتی که نظریه حرکت جوهری ملاصدرا در باب نفس نیز در نظر گرفته شود، می‌توان به خوبی از مطالعات میان‌رشته‌ای پویا و دینامیک، پشتیبانی فلسفی کرد. هرگونه مطالعه‌ای از جهت لحاظ کردن زمان، به دو گونه اصلی اجراشدنی است: مطالعات ایستا و

مطالعات پویا و دینامیک. در اولی نقش زمان (یا تغییر و تحول) در نظر گرفته نمی‌شود، این در حالی است که در دومی، زمان به عنوان متغیری اصلی لحاظ می‌شود. در مورد مطالعات میان‌رشته‌ای پویا، علاوه بر اینکه به نوعی همگرایی بین رشته‌ها توجه می‌شود، تحول و تغییر این همگرایی طی زمان نیز بررسی خواهد شد.

خلاصه و جمع‌بندی

در مقاله حاضر تلاش شد که نقش مبانی فلسفی صدرایی در تبیین مطالعات میان‌رشته‌ای نشان داده شود که حاصل آن به شرح ذیل جمع‌بندی می‌شود:

- هر رشته علمی، جریانی از دانش و نوعی نظام نظری خاص را ایجاد می‌کند. این امر موجب حصرگرایی می‌شود و ارتباط آن با سایر رشته‌های علمی کاهش می‌یابد؛
- این در حالی است که کثرت‌گرایی در روش‌های دیگری مانند: چندرشته‌ای، میان‌رشته‌ای، میان‌رشته‌ای سراسری و فرارشته‌ای نیز امکان پیگیری دارد. این چهار روش را می‌توان از جهت درجه پیچیدگی مقایسه کرد؛
- مهم‌ترین عناصر مطالعات میان‌رشته‌ای عبارتند از: ۱. چندبعدی، چندوجهی و پیچیدگی موضوع؛ ۲. همگرایی، وحدت؛
- با توجه به پیچیدگی موضوع علوم انسانی یعنی رفتارهای انسان، می‌توان به ضرورت مطالعات میان‌رشته‌ای در این علوم اذعان کرد؛
- فلسفه به مثابه مادر علوم، به صورت مستقیم و غیرمستقیم در دانش‌های بینارشته‌ای، نقش ایفا می‌کند. از دانش‌هایی که فلسفه به صورت مستقیم در آن حضور دارد و نقش آفرین است، علوم شناختی و آینده‌پژوهی هستند؛
- فلسفه، افزون بر اینکه جزء اصلی علوم شناختی و آینده‌پژوهی است؛ به مثابه روح حاکم و به صورت غیرمستقیم در سایر علوم و به ویژه علوم انسانی نیز حضور جدی دارد که در مقاله سعی شد امتداد برخی مبانی صدرایی در علوم انسانی نشان داده شود؛
- از مهم‌ترین مبانی حکمت صدرایی که در شکل‌گیری علوم انسانی اسلامی نقش آفرین

است، تشکیک در وجود، وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت، تساوق وحدت با وجود، رابطه شأنیت بین جوهر و عرض و وحدت خاص بین نفس و قوای آن است. این مبانی می‌تواند تأمین‌کننده دو عنصر اصلی ماهیت مطالعات میان‌رشته‌ای باشد؛

- در صورتی که مفهوم تشکیک در رابطه با حیات درونی انسان و روابطش با دیگران مطرح شود، بین این روابط که هر رشته علوم انسانی به بررسی گروه خاصی از آن می‌پردازد، جهت وحدتی هست که کثرت و اختلاف و تمایز بین آنها نیز به همین جهت وحدت رجوع می‌کند. خلاصه اینکه از یافته‌های مقاله حاضر برمی‌آید که قابلیت نظام فلسفی صدرایی به مثابه چارچوب نظری برای پشتیبانی مطالعات بینارشته‌ای در علوم انسانی اسلامی و به‌ویژه روش‌شناسی آن است.

کتابنامه

۱. ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۹). *قانون*، تهران: انتشارات صدا و سیما.
۲. _____ (۱۴۰۴ ق). *الشفاء*، تحقیق الأب قنواتی و سعید زائد، تعلیق ابراهیم مدکور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۳. باربور، ایان (۱۳۷۴). *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: نشر دانشگاهی.
۴. برزگر، ابراهیم و همکاران (۱۳۸۶). *مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران*، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۵. پارسانیا، حمید (۱۳۹۰). *مجموعه نوشتارهایی درباره علوم اجتماعی و علوم انسانی*: نشر فجر ولایت.
۶. پورعزت، علی اصغر (۱۳۸۷). *مبانی دانش اداره دولت و حکومت*، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۷. توانا، محمد علی (۱۳۹۰). *نظریه انتقادی یورگن هابرماس: نمونه‌ای از تفکر میان‌رشته‌ای* در عصر حاضر، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره سوم، ش ۴، پاییز.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم*، قم: اسراء.
۹. _____ (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*، چ اول: اسراء.
۱۰. حاتمی، محمد رضا (۱۳۹۱). *ماهیت رویکرد میان‌رشته‌ای در حوزه علوم انسانی با تأکید بر اندیشه‌های هابرماس*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، ش ۱، زمستان.
۱۱. حسن‌زاده آملی، حسن (۱۳۷۰). *قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند*، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۲. خورسندی طاسکوه، علی (۱۳۸۷). *گفتمان میان‌رشته‌ای دانش*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم.
۱۳. داوودی، علی مراد (۱۳۷۸). *عقل در حکمت مشاء از ارسطو تا ابن‌سینا*، آبادان: حکمت.

۱۴. درزی، قاسم (۱۳۹۲). *گونه‌شناسی مطالعات میان‌رشته‌ای در قرآن کریم*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره پنجم، ش ۴، پاییز.
۱۵. رایان، آلن (۱۳۷۳). *فلسفه علوم اجتماعی*، ترجمه عبدالکریم سروش، چ سوم، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۱۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴). *درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع*، تهران، چ اول: نی.
۱۷. شجاعی، حسن (۱۳۹۴). *الزامات کلامی پژوهش میان‌رشته‌ای در قرآن با تکیه بر سطوح معرفت‌شناسی، اصطلاح‌شناسی و روش‌شناسی*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره هفتم، ش ۴، پاییز.
۱۸. الشیرازی، صدرالدین محمد (۱۳۷۸). *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعه*، چ اول، طهران: شرکه دارالمعارف الاسلامیه.
۱۹. _____ (۱۳۶۰). *الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة*، تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، چ دوم، تهران: نشر دانشگاهی.
۲۰. _____ (۱۳۶۳). *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجه‌سوی، چ اول، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲۱. طباطبایی، محمد حسین (۱۴۲۲ ق). *نهایه الحکمه*، چ شانزدهم، قم: نشر اسلامی.
۲۲. فرامرز قراملکی، احد (۱۳۸۰). *روش‌شناسی مطالعات دینی*، چ اول، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
۲۳. علی‌تبار، رمضان (۱۳۹۷). *موضوع‌شناسی علوم انسانی و اقتضائات روش‌شناختی آن*، مجله ذهن، شماره ۷۵.
۲۴. _____ (۱۳۹۴). *عوامل و ارکان علم دینی، اندیشه نوین دینی*، سال یازدهم، تابستان ۱۳۹۴، ش ۴۱.
۲۵. کارل، الکسیس (۱۳۸۴). *انسان موجود ناشناخته*، عنایت‌الله شکیباپور، تهران: دنیای کتاب.

۲۶. کرلینجر، آنفرد (۱۳۷۴). *مبانی پژوهش در علوم رفتاری*، ترجمه حسن پاشا شریفی و جعفر نجفی زند، تهران: آوای نور.
۲۷. کریمی، مجتبی پور (۱۳۹۳). *تبیین مفروضات هستی‌شناسی رئالیسم انتقادی باسکار و دلالت‌های آن بر پژوهش میان‌رشته‌ای*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ششم، ش ۳، تابستان.
۲۸. گلدمن، لوسین (۱۳۷۵). *فلسفه روشنگری*، ترجمه و پژوهش: شیوا (منصوره) کاویانی، چ اول، انتشارات فکر روز.
۲۹. لیتل، دانیل (۱۳۷۳). *تبیین در امور اجتماعی*، چ اول، مؤسسه فرهنگی صراط.
۳۰. محمودنیا، علیرضا (۱۳۹۱). *رویکرد فرارشته‌ای ادگار مورن و مبانی فلسفی اندیشه وی*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، دوره چهارم، ش ۲، بهار.
۳۱. مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۵). *شرح جلد هشتم اسفار اربعه*، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی.
۳۲. _____ (۱۳۸۲). *آموزش فلسفه*، چ سوم، تهران: امیرکبیر.
۳۳. _____ (۱۳۷۲). *جامعه و تاریخ*، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۳۴. مصدق (بی‌تا). *مقدمه‌ای به روش تحقیق*، کرمان: مؤسسه‌های مدیریت کرمان.
۳۵. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). *حرکت و زمان*، تهران: حکمت.
۳۶. _____ (۱۳۷۷). *مجموعه آثار استاد شهید مطهری*، چ اول، قم: صدرا.
۳۷. میرزاحمدی، محمد حسن (۱۳۸۸). *بررسی مبانی فلسفی برنامه‌های درسی میان‌رشته‌ای در آموزش عالی "دیدگاه اشکال دانش" در نزد فیلسوفان تحلیلی*، فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، ش ۲.
۳۸. میرنصیری، سید روح‌الله (۱۳۹۴). *موضوع، روش و هدف علوم انسانی از منظر علامه طباطبایی*، (پایان‌نامه)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

39. Collen , Arne (2002). *Disciplinary in the Pursuit of Knowledge*, (in Minati and Pessa, Kluwer Academic/Plenum Publishers, Emergence in Complex , Cognitive, Social, and Biological Systems, New York ,p285.
40. Frodeman ,Robert& Thompson Klein, Julie ,& Mitcham, Carl (2010). *Handbook of Interdisciplinarity*, The Oxford University Press ,.
41. Werth , Alexander (2003). *Unity in Diversity: The Virtues of aMetadisciplinary Perspective in Liberal Arts Education*, JOURNAL OF THE NATIONAL COLLEGIATE HONORS COUNCIL, University of Nebraska – Lincoln, Paper 118, FALL/WINTER,.